

جهان ژئوپولیتیک

در سه سال گذشته

دکتر پیروز مجتهدزاده*

دوران گذار از يك نظام دو قطبی به نظام جهانی دیگری شده است که در آن ایالات متحده می کوشد از راه واقعیت دادن به امپریالیسمی تازه، يك نظام تک قطبی در جهان برپا کند. گروه سومی از میان اندیشمندان گروه دوم سر بر می آورد که می کوشد از راه مطرح کردن يك رشته مباحث نظری و فلسفی، «جهان گرایی» و امپریالیسم تازه برآمده از گرایشهای سلطه جویانه بر جهان را، در رابطه با اموری همه پسند در اخلاق سیاسی همانند دفاع از دموکراسی و حقوق بشر، توجیه کند و روند جهانی شدن را نشانه ای از گذار جهان ژئوپولیتیک از دوران مدرن به دورانی بدانند که هنوز عنوان خاصی ندارد. این گروه توجه ندارد که ایالات متحده در اوج ادعا در زمینه پیگیری دموکراسی و حقوق بشر، سرگرم جانداختن ژئوپولیتیک پست مدرن خود است و به علت نقض حقوق بشر در داخل و در عراق و دیگر مناطق، از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد اخراج می شود، و انتقاد وزیر خارجه اش از نقض حقوق بشر در کشورهایی که با کشور او سازگار نیستند، نشانی از

ژئوپولیتیک پست مدرن: پیروزی ها و شکست ها

شمار کسانی که هنوز جهان سیاسی را در چارچوب «اخلاقیات سیاسی» غربی در برابر «بی اخلاقی های» بلوک شرق می بینند، فدراسیون روسیه را به جای «شوروی» ابرقدرتی جهان گرامی گیرند، و ایالات متحده آمریکا را همچنان در برابر «بی اخلاقی های امپریالیستی» شوروی، مدافع دموکراسی و حقوق بشر در «جهان آزاد» می پندارند، هر روز کمتر می شود. در برابر، شمار کسانی که این دگرگونی ها را خوب درک می کنند و می دانند که «بی اخلاقی های امپریالیستی شوروی» جای خود را به «بی اخلاقی های امپریالیستی» آمریکای نومحافظه کار داده و نظام جهانی دو قطبی سرنگون شده و روسیه به گونه قدرتی درجه دو درآمده است، بیشتر می شود. برخی کسان در گروه دوم از این مراحل جلو تر رفته و با حقایق مهمتری آشنا شده اند، از جمله اینکه جهان سیاسی وارد

* استاد دانشگاه تربیت مدرس - تهران
مدیر بنیاد پژوهشی یوروسویک - لندن

دموکراسی از مفاهیم مشترک در علوم انسانی است و در ژئوپولیتیک، این شیوه ویژه زندگی سیاسی، جغرافیایی ترین «ایزم» را در محیط واقعیت می‌بخشد و دیالکتیک سیاسی محیط را از راه به حرکت در آوردن مکانیزم «انتقال اراده ملت به حکومت برای اداره سرزمین» عملی می‌سازد. به دلیل این اهمیت و برای شناخت بهتر دموکراسی در جغرافیای سیاسی است که در اینجا اشاراتی کوتاه به برخی مفاهیم در «ژئوپولیتیک» ضرورت می‌یابد.

جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، یا ژئوپولیتیک، دو مبحث مکمل هم هستند در چارچوب یک علم که به بررسی «نقش آفرینی قدرت سیاسی در فضای جغرافیایی» می‌پردازد. در جغرافیای سیاسی، تأثیر تصمیم سیاسی انسان بر محیط جغرافیایی در رابطه با شکل‌گیری

صداقت ندارد و چیزی نیست جز بهره‌گیری ابزاری از این مفاهیم در پیشبرد امپریالیزم نو محافظه کارانه خود، همچنان که شوروی پیشین از همین مفاهیم برای پیشبرد خواسته‌های امپریالیستی خود بهره می‌گرفت.

با قدرت گرفتن تدریجی نو محافظه کاران، از دوران زمامداری رونالد ریگان، واشینگتن تلاش برای رسیدن به «نظام جهانی نو» مورد نظر را آغاز کرد و با روی کار آمدن بوش‌ها (پدر و پسر) این روند شتاب بیشتری یافت. نظام نو مورد نظر آنان، تک قطبی است و در آن ایالات متحده در راس هرم قدرت در جهان، سرنوشت سیاسی همه ملت‌ها را در دست خواهد گرفت و گونه‌هایی از ژئوپولیتیک استعماری کهن را در ساختاری پست مدرن زنده خواهد کرد؛ ساختاری که سرانجام به دیکتاتوری جهانی ایالات متحده خواهد انجامید و واشینگتن از هم‌اکنون نشانه‌های آشکاری از این دیکتاتوری را در عراق و در زمینه انرژی هسته‌ای ایران به نمایش در آورده است. در این نظام نو، کوشش بر آن است که جهان به سوی شرایطی کشانده شود که امور سیاسی-اقتصادی-امنیتی آن یکدست خواهد بود.

در حالی که گذشت زمان نشان از پیروزی‌هایی برای واشینگتن در کشاندن جهان به سوی چنین سرنوشتی دارد، تحولات ژئوپولیتیک-ژئواستراتژیک در عراق، افغانستان، لبنان و در زمینه مسأله انرژی هسته‌ای ایران گویای شکست احتمالی ژئوپولیتیک تازه آمریکایی است، آن‌گونه که شماری از اندیشمندان آمریکایی مانند پروفیسور راسل کرک Russell Kirk در آستانه سده بیست و یکم هشدار داده بودند.

ژئوپولیتیک انتقادی در جهان پست مدرن

در آغاز این بحث گفتنی است که گرچه نگارنده به فرا آمدن جهان «پست مدرن» باور ندارد، ولی دگرگونی‌هایی بنیادی را هم نمی‌تواند نادیده انگارد که احتمال به سر آمدن دوران «اصالت علم»، به گونه پروسه‌ای واقعی را پیش می‌کشد. برای آشنایی بیشتر با جنبه‌هایی از این تحول است که نگارنده با احتیاط اصطلاح «ژئوپولیتیک پست مدرن» را در این بحث به کار می‌گیرد. این نکته نیز وجود دارد که «دموکراسی» که بعنوان فلسفه زندگی از پدیده‌های دوران «اصالت علم» است همچنان در مباحث ژئوپولیتیک نقشی پر اهمیت برای بهتر زیستن بشر دارد.

○ ژئوپولیتیک، تافروپاشی نظام دو قطبی در آغاز دهه ۱۹۹۰ مبحثی توصیفی و ابزاری بود برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی صاحبان قدرت، و کارشناسان در این زمینه یعنی ژئوپولیتیسین‌ها در مقام راهنمایی رهبران سیاسی در بازی‌های منطقه‌ای و جهانی نقش آفرینی داشتند. ولی پس از فروپاشی نظام دو قطبی که تک‌ابرقدرت باقی مانده در اندیشه شکل دادن به یک نظام تک قطبی شد، ژئوپولیتیک گام به دورانی نهاد که صاحبان قدرت در آن آشکارا «اصالت علم» را که ویژگی اصلی «دوران مدرن» شمرده می‌شود، انکار می‌کنند و مدعی هستند که می‌خواهند کارهای جهان را با نشان دادن «اصالت اخلاق» (دموکراسی و حقوق بشر) به جای «اصالت علم» از نو سامان دهند و «نظام نو جهانی» مورد نظر خود را واقعیت بخشند.

جغرافیایی در چارچوب state (آمیزه‌ای از حکومت و کشور) سخن دارد، ژئوپولیتیک از تأثیر محیط جغرافیایی بر نقش آفرینی سیاسی «قدرت = power» می‌گوید. بدین‌سان، ژئوپولیتیک عبارت است از «بررسی روابط افقی و عمودی میان قدرتها بر پایه امکاناتی که محیط در اختیار هر يك می‌گذارد، یا امکاناتی که هر يك در رقابت با دیگری از محیط دریافت می‌کند».

همچنین باید توجه داشت: درحالی که دانش «روابط بین‌الملل» روابط میان states = کشورها را در چارچوب ارتباطات دولتی، به نمایندگی از ملت‌ها nations بررسی می‌کند، ژئوپولیتیک روابط رقابتی میان قدرت‌ها = powers را مورد مطالعه قرار می‌دهد و تفاوت میان این دو بسیار است. يك «قدرت» می‌تواند يك کشور باشد، مانند ایالات متحده آمریکا، و يك قدرت می‌تواند از مجموعه چند کشور پدید آید مانند اتحادیه اروپا یا «اوبک». همچنین، در حال که دامنه روابط بین‌الملل محدود به روابط تك به تك یا چند به چند برخی از ملتها با هم می‌شود که گاه می‌تواند در نتیجه يك رشته قول و قرارها یا قراردادها، تحت «نظم» یا نظام ویژه منطقه‌ای یا بین‌المللی در آید، ژئوپولیتیک از روابط رقابتی قدرت‌ها در سطح جهانی یا منطقه‌ای سخن می‌گوید و رقابت‌های قدرتی نمی‌تواند تابع «نظمی» در جهان باشد، بویژه هنگامی که توجه شود «نظم» در جامعه سیاسی بر آید اجرای قانون است. بدین‌سان، درحالی که روابط بین‌الملل ممکن است با «نظم» بین‌المللی میان دو یا چند کشور سر و کار داشته باشد و می‌تواند از نظام بین‌المللی سخن گوید، ژئوپولیتیک با «نظم» (ساختار سلطه مراتبی روابط عمومی و افقی قدرتها در جهان یا منطقه) سر و کار دارد و از اصطلاحات ویژه‌ای در بررسی این مفاهیم بهره می‌گیرد مانند «جهان» و «منطقه» برای رساندن مفاهیمی چون «نظام جهانی» یا «نظام منطقه‌ای». به دلیل نزدیکی بسیار زیاد بخش مربوط به محیط جهانی یا بین‌المللی در دو مبحث ژئوپولیتیک و روابط بین‌الملل، گاه پیش می‌آید که فرد در مباحث روابط بین‌الملل، به گونه طبیعی وارد حیطه‌ای می‌شود که اگر بر پایه مفاهیم ژئوپولیتیک پیگیری شود، نتایج متفاوتی به دست می‌آورد. ولی این نتایج متفاوت هنگامی واقعی خواهد بود که اصول سنجش و شیوه به کارگیری اصطلاحات نیز از مبحث ژئوپولیتیک باشد. به جای بهره گرفتن از اصطلاحاتی چون «نظام جهانی» در بررسی این گونه مفاهیم، کاربرد

○ تلاش ایالات متحده برای واقعیت بخشیدن به «نظام تازه جهانی» در ژئوپولیتیک پس از فروپاشی نظام دو قطبی، تلاشی است برای راندن جهان به سوی شرایطی که امور سیاسی و چشم‌اندازهای ژئوپولیتیک آن یکپارچه و یکدست خواهد بود.

پدیده‌هایی چون «کشور»، «ملت»، «حکومت»، «مرز» و... بررسی می‌شود؛ حال آنکه ژئوپولیتیک را، در نگاهی کلی، می‌توان بررسی «اثرگذاری عوامل جغرافیایی بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی صاحبان قدرت» دانست، مانند ارزیابی نقش عوارض طبیعی چهره زمین، موقعیتهای استراتژیک بری و بحری، منابع طبیعی کمیاب، بویژه منابع انرژی در برنامه‌ریزی‌های مربوط به پیشبرد اهداف سیاسی. به گفته دیگر، در جغرافیای سیاسی آمیزه‌ای از دو مفهوم «کشور» و «حکومت» در زبان فارسی، در برابر اصطلاح state در انگلیسی و etat در فرانسه قرار می‌گیرد. این واژه انگلیسی و فرانسوی از گذشته‌های دور در فارسی به گونه «دولت» ترجمه شده، حال آنکه مترادف واژه «دولت» در زبان انگلیسی government است که اشاره به مدیریت سیاسی و «هیأت مدیران» کشور دارد که در رأس قوه مجریه قرار می‌گیرد. واژه گاورنمنت از ریشه to govern است به معنی اداره کردن، حال آنکه «state» عبارت است از ساختار کلی نظام حکومتی در کشور. ارتباط علمی دو واژه «حکومت» و «کشور» و برابری آمیخته‌ای از این دو با واژه state، در تعاریف جغرافیای سیاسی چنین آمده است: «حکومت» بعد عمودی ساختار سیاسی تشکیلات قانونی است که بر بنیاد رضایت عمومی در يك گروه انسانی مشخص پا می‌گیرد که «سرزمین» چهره افقی آن شمرده می‌شود. به گفته دیگر، سرزمین سیاسی (کشور) جلوگاه فیزیکی است که بعد عمودیش «حکومت» خوانده می‌شود. از سوی دیگر، درحالی که جغرافیای سیاسی از تأثیر تصمیم سیاسی بر محیط

ویژگیهای تازه‌ای است که ناگزیر، پندار گذار از دوران مدرن به دوران تازه‌ای را پیش می‌آورد کسه برخی ناظران آنرا دوران پُست مدرن می‌شمارند؛ دورانی که سیاستمداران نومحافظه کار بررسی و پیگیری مباحث ژئوپولیتیک را خود بر عهده گرفته‌اند و برای ژئوپولیتیسین چاره‌ای باقی نگذاشته‌اند جز اینکه در مقام انتقاد، نقش تازه‌ای در مطالعات دانشگاهی تدارک ببینند که بیشتر جنبه انتقاد از مباحث ژئوپولیتیک در دست سیاستمدار دارد؛ و بدین سان ژئوپولیتیک انتقادی به گونه‌ی یکی از ویژگیهای اصلی ژئوپولیتیک پُست مدرن درمی‌آید. در همان حال، گفتنی است که گرچه انتقادی شدن ژئوپولیتیک می‌تواند گام مهمی در حرکت این مبحث به سوی تبدیل شدن به یک «علم» مستقل به‌شمار آید، ولی واقعیت یافتن آن، بعنوان یک علم مستقل و آزمودنی، هنوز راه درازی در پیش دارد.

در جهان سیاست، تلاش ایالات متحده برای واقعیت بخشیدن به «نظام تازه جهانی» در ژئوپولیتیک پس از فروپاشی نظام دو قطبی، تلاشی است برای راندن جهان به سوی شرایطی که امور سیاسی و چشم اندازهای ژئوپولیتیک آن یکپارچه و یکدست خواهد بود. و آشینگن در تلاشهایش که در فضای فکری مربوط به ژئوپولیتیک پُست مدرن پیگیری می‌شود، می‌خواهد جهان ژئوپولیتیک یکپارچه و یکدستی را با گذار از مراحل زیر واقعیت بخشد:

۱- ایجاد جهان اقتصادی یکدست از راه همه گیر کردن آنچه «جهانی شدن» اقتصاد بازار آزاد خوانده می‌شود و همان کاپیتالیسم مطلق است. از سوی دیگر، هنگامی که

اصطلاحاتی مانند «نظام بین الملل» که در ژئوپولیتیک مرسوم نیست، نه تنها کمکی به گرفتن نتایج واقعی از بحث نمی‌کند، بلکه بر انبوه سردرگمی‌ها می‌افزاید. در همین راستا گمان نگارنده بر این است که کاربرد اصطلاح «نظام بین الملل» از سوی برخی از کارشناسان روابط بین الملل در ایران به معنی انکار وجود مبحث ژئوپولیتیک از سوی آنان نیست، بلکه نشانه جانفِتادن اصطلاحات ژئوپولیتیک در مباحث روابط بین الملل است، چنان که پیشتر اندیشمندان یادشده ایرانی خوب می‌دانند که اصطلاح in-ternational order در انگلیسی، به معنی «رتبه» یا «الگوی» بین المللی است، و اشاره‌ای به بررسی ساختار سلسله مراتبی قدرت و رقابت‌های قدرتی ندارد.

ژئوپولیتیک، تا فروپاشی نظام دو قطبی در آغاز دهه ۱۹۹۰ مبحثی توصیفی و ابزاری بود برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی صاحبان قدرت، و کارشناسان در این زمینه یعنی ژئوپولیتیسین‌ها در مقام راهنمایی رهبران سیاسی در بازیهای منطقه‌ای و جهانی نقش آفرینی داشتند. ولی پس از فروپاشی نظام دو قطبی که تک ابر قدرت باقی مانده در اندیشه شکل دادن به یک نظام تک قطبی شد، ژئوپولیتیک گام به دورانی نهاد که صاحبان قدرت در آن آشکارا «اصالت علم» را که ویژگی اصلی «دوران مدرن» شمرده می‌شود، انکار می‌کنند و مدعی هستند که می‌خواهند کارهای جهان را با نشان دادن «اصالت اخلاق» (دموکراسی و حقوق بشر) به جای «اصالت علم» از نو سامان دهند و «نظام نو جهانی» مورد نظر خود را واقعیت بخشند. در این راستا، سیاستمداران در واشینگن از راهنمایی‌های ژئوپولیتیک کسانانی مانند فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون که ژئوپولیتیسین نیستند، بهره گرفتند. فرانسیس فوکویاما کارمند بلند پایه وزارت خارجه ایالات متحده بود و هانتینگتون گرچه استاد دانشگاه بود، ولی بحث بر خورد تمدن‌ها را در ارتباطی تنگاتنگ با وزارت خارجه آمریکا نوشت. دیری نگذشت که تندروهایی از میان نومحافظه کاران، مانند نیوت گنگریچ، دیک چنی، ریچارد پرل، دونالد رامسفلد و جرج بوش، خود را از این گونه افراد نیز بی‌نیاز دیدند و تصمیم گرفتند خود در بحث قدرت و برتری جویی‌های قدرتی در جهان، مستقیماً وارد شوند و اندیشه‌های ویژه مربوط به جهان گرایی و سلطه جویی بر جهان global hegemony را پیگیری کنند. ژئوپولیتیک که بدین گونه به سوی دورانی تازه پیش رانده می‌شود، دارای

○ استراتژی آمریکا برای برپا کردن جهانی یکدست از دید سیاسی، اقتصادی و امنیتی، زمینه ساز ژئوپولیتیک تازه‌ای شده و از همین جا است که مفاهیم مربوط به ژئوپولیتیک انتقادی (پُست مدرن) آغاز می‌شود و ایالات متحده وضع کشورهای جهان را در هماهنگی یا ناهمخوانی با آن مفهوم می‌سنجد.

مبارزه با همان گروهها به کشورهایمانند عراق و افغانستان یورش می‌برد، حکومت را در آن کشورها واژگون می‌کند و به تحریک اسرائیل می‌کوشد دامنه جنگ را به سراسر خاورمیانه بکشد.

۳- ایجاد جهان امنیتی یکدست. به گونه طبیعی، یکدست شدن شرایط اقتصادی و سیاسی در هر جا، خود به خود به یکدست شدن مفاهیم امنیتی می‌انجامد و از همین رو واشینگتن از سالها پیش اعلام کرده بود که امنیت ملّی خود را در خیابانهای بغداد جستجو می‌کند و تأمین امنیت ملّی خود را در مداخله در امور دیگر کشورها می‌بیند و استراتژی اقدامات (حملات نظامی) پیشگیرانه pre-emptive actions را با هدف از میان بردن تهدید احتمالی دیگران نسبت به امنیت خود را به اجرا می‌گذارد.

استراتژی آمریکا برای برپا کردن جهانی یکدست از دید سیاسی، اقتصادی و امنیتی، زمینه‌ساز ژئوپولیتیک تازه‌ای شده و از همین جا است که مفاهیم مربوط به ژئوپولیتیک (بست مدرن) آغاز می‌شود و ایالات متّحده وضع کشورهای جهان را در هماهنگی یا ناهمخوانی با آن مفهوم می‌سنجد.

از سوی دیگر، در حالی که ساموئل هانتینگتون رسیدن ایالات متّحده به ژئوپولیتیک بست مدرن را از راه برخورد های تمدّنی و نبردهای خونین، بویژه میان باختر مسیحی و خاور مسلمان پیش بینی کرده است، فرانسیس فوکویاما در ۱۹۸۹ این باور را مطرح کرد که دموکراسی (از دید نومحافظه کاران در ایالات متّحده) به معنای رسیدن به پایان تاریخ است؛ یعنی دموکراسی (آمریکایی) برترین شیوه حکومتی است که بشر می‌تواند در چارچوب آن جهان مدرن را پشت سر گذارد و به دوران «حکومت جهانی» گام نهد و چون ایالات متّحده آمریکا از نیروی نظامی و قدرت اقتصادی بی‌همتا برخوردار است، می‌تواند (و حق دارد) این ایده را حتّی به زور به جهان تحمیل کند و سرنوشت بشر را رقم زند؛ توجیهی تازه در جنگ و جنگ آفرینی. نه تنها این اندیشمندان بحث خود کمترین توجیهی به نارسایی‌های بنیادی در دموکراسی آمریکایی نکرده که بویژه زیر تأثیر قدرت فراقانونی لابی‌ها و گروههای ذینفوذ است، بلکه اصل تکامل تدریجی محیط طبیعی و ناکامل بودن همه امور و پدیده‌ها را منکر شده است. این دسته از اندیشمندان

اقتصاد جهانی شود، آشکار است که زیربنای نظام جهانی نیز اقتصادی خواهد شد و ژئوپولیتیک جهانی کنونی خود به خود جنبه‌ای ژئواکونومیک به خود می‌گیرد. با پیوستن بیشتر کشورهای جهان به سازمان جهانی بازرگانی (WTO) تاکنون در این زمینه پیشرفتهای بسیار شده است. ولی، ایالات متّحده از یک سو با افزایش پشتیبانی از برخی تولیدات داخلی خود، اصول جهانی شدن را زیر پا می‌گذارد و از سوی دیگر، در سایه جایگاه خود در سازمان جهانی بازرگانی عضویت کشورهایمانند ایران را تو می‌کند و بدین سان پروسه جهانی شدن و عملکرد سازمان جهانی بازرگانی را، همانند سازمان ملل، بانک جهانی و... تبدیل به ابزاری سیاسی کرده است در راستای خواستههای ژئوپولیتیکی خود و همین رفتار که واکنش رقیبان سیاسی و اقتصادی را برمی‌انگیزد، روند جهانی شدن را دچار وقفه کرده است.

۲- ایجاد جهان سیاسی یکدست با کاربرد زور برای از میان برداشتن حکومتهایی که با جهان یکدست شده سیاسی مورد نظر محافظه کاران در ایالات متّحده سر سازگاری ندارند. واشینگتن می‌کوشد با بهره برداری از شعارهای اخلاقی-سیاسی ویژه، همانند دموکراسی و حقوق بشر برای همه کشورهای جهان، جنگ طلبی‌ها و دیگر رفتارهای غیرقانونی خود در مناطق گوناگون جهان را توجیه کند: نخست از گروههای اسلامی برای شکست دادن شوروی در افغانستان بهره می‌گیرد و سپس برای

○ در بحثهای زیست محیطی، لندن رودر روی واشینگتن می‌ایستد: یعنی این مهمترین و نزدیکترین همپیمان ایالات متّحده نیز نمی‌تواند چشم پوشی آمریکا از خطرات مربوط به محیط زیست و تأثیرش بر امنیت جهانی را بپذیرد و با آن بر خورد می‌کند؛ همچنین، این بریتانیا است که بیشتر از همه فشار می‌آورد تا ایالات متّحده مسئولیتهای لازم را در زمینه لطمه خوردن محیط زیست بپذیرد.

○ گروه‌گان گرفته شدن دیپلمات‌های آمریکایی و تداوم شعارهای تند ضد آمریکایی در ایران انقلابی و در جوامعی که زیر تأثیر انقلاب ایران، شاهد اوج‌گیری گرایش به اسلام سیاسی و انقلابی بودند، همراه با تحریکات گسترده ضد اسلامی محافل صهیونیستی، زمینه‌های پر دامنه و استواری برای آغاز دشمنی با اسلام‌گرایی انقلابی در پانورامای ژئوپولیتیک پست مدرن نو محافظه کاران آمریکایی آفرید تا آنجا که رژیم صدام حسین را تشویق کردند به بهانه جلوگیری از «صلور انقلاب»، دست به حمله نظامی به ایران بزنند.

اقتصاد بازار آزاد و تأثیرش بر شکل‌گیری‌های جهان سیاسی کنونی انکارناپذیر است و نقش آفرینی فراکشوری پدیده‌های شهری پست مدرن که پیتر تیلور Peter Taylor و پل ناکس Paul Knox از آنها بعنوان جهان‌شهر یا شهرهای جهانی world cities یاد کرده‌اند، گویای فرسایش بیشتر نقش state = کشور در شکل دادن به جهان ژئوپولیتیک کنونی است، ولی هنوز بسیار زود است که جهان سیاسی - جغرافیایی را یکسره دور از نقش آفرینی پر اهمیت ساختار کشوری فرض کنیم. گرچه اوتوتایل در تشریح دیدگاه خود تأکید دارد که state همچنان موجود است و عمل می‌کند، و هرچند مسایل جهانی تا اندازه زیادی چارچوب سیاست را پشت سر گذاشته و جنبه‌ای ژئوپولیتیک به خود گرفته است، ولی با پیش کشیدن این بحث که اکنون سیاستهای جهانی در فضای ماورای نقش آفرینی‌های ساختار کشوری شکل می‌گیرد، در حقیقت او و همگانش مدعی هستند که مباحثی چون علوم سیاسی، جغرافیای سیاسی، و روابط بین‌الملل از میان رفته و جای خود را در جهان کنونی به مبحث ژئوپولیتیک داده و ژئوپولیتیک نیز با انتقادی شدن در جهان پست مدرن، به تنهایی جای سه مبحث علمی یاد شده را

نومحافظه‌کار به کمک هم، تروریسم را چالش اصلی در ژئوپولیتیک پست مدرن خود دانستند و ریشه کن کردن آنرا هدف اصلی اقدامات ژئواستراتژیک خود در جهان اعلام و در راه این هدف ملتهایی مانند ایران را «دشمنان» صلح معرفی کردند. تعاریفی که آنان از مفاهیمی چون «تروریسم» به دست می‌دهند متکی بر دید ویژه خودشان در ژئوپولیتیک است. در این فلسفه پیردازی‌های شتابزده که بیشتر از اسرائیل و در پیوند با وضع ویژه آن کشور سرچشمه گرفته است، آنان به این حقایق اهمیتی نمی‌دهند که پسوند «ایزم» اشاره به یک مکتب فکری دارد، حال آنکه فلسفه‌ای به نام تروریسم وجود ندارد. آنچه وجود دارد کسانی هستند که به ترور افراد غیر مسلح متوسل می‌شوند و این پدیده‌ای تازه نیست، بلکه پیشینه‌ای در تاریخ سیاست دارد به درازای تاریخ سیاست. در روزگار ما، برپایی اسرائیل و رسمیت یافتن موجودیش در بُعدی گسترده حاصل عملیات تروریستی صهیونیستهای نسل اول و دوم (پس از هولوکاست) بوده است. نومحافظه‌کاران توجه ندارند که کارهای باصطلاح ضد تروریستی آنان در عمل سبب گسترش بیشتر تروریسم شده و تروریسم دولتی از سوی خود آنان را تشویق می‌کند. برخی از این نومحافظه‌کاران، مانند فوکویاما و ریچارد پریل، با دیدن این حقیقت که مبارزه با تروریسم به شیوه تازه آمریکایی در عراق چگونه سبب گسترش تروریسم و اوج گرفتن مصیبت‌های ایالات متحده شده است، پی به اشتباهات خود برده و در سال ۲۰۰۶ آشکارا دیدگاه‌های خود را، بویژه در زمینه سیاست دولت خود درباره عراق نادرست اعلام کردند.

در برابر این دیدگاه‌های سیاسی نومحافظه‌کارانه، برخی از صاحب‌نظران دانشگاهی مانند جئاروید اوتوتایل Gearoid O' Tauthail ژئوپولیتیک پست مدرن را در چارچوب مفاهیم ژئوپولیتیک انتقادی - geo-critical politics توجیه می‌کنند و بر این باورند که روزگار نقش آفرینی state «ساختار کشوری» که از پدیده‌های دوران مدرنیته و دوران اصالت علم است، در سیاستهای جهانی سیری شده و «قدرت power»، بی‌اتکا به موجودیت کشور در جهان سیاست تعیین تکلیف می‌کند. روشن است که برخی تحولات در جهان ژئوپولیتیک کنونی اشاره‌هایی به گسترش گردش امور اقتصادی فراتر از محدوده‌های اقتدار دولت ملی دارد، چنانکه جهانی شدن

حزب الله را از میان بردارد و جهان یکدست مورد نظر واشینگتن را در آن منطقه واقعیت دهد، بلکه اسرائیل را برای نخستین بار با طعم «شکست» آشنا کرد، آنها شکست از يك گروه، نه يك کشور!

ژئوپولیتیک آمریکایی و محیط زیست

نه تنها دگرگونیهای نظام جهانی در سه سال گذشته تا اندازه زیادی از سیاستهای ایالات متحده درباره عراق اثرپذیرفت، بلکه اوج گرفتن ستیزه جویی ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران، در راستای واقعیت دادن به جهان سیاسی - امنیتی یکدست، بر بخش چشمگیری از تحولات سیاسی جهان سایه افکند. امروز از دید سیاسی، ایالات متحده می خواهد برای واقعیت بخشیدن به جهان یکدست شده سیاسی - امنیتی مورد نظر خود، با تغییر برخی رژیم ها، موانع و مشکلات را از پیش پا بردارد. از دید ایالات متحده، جهان پست مدرن جایی برای رژیم هایی ندارد که بخواهند در برابر آن قدرت سرکشی کنند. افزون بر این، از دید واشینگتن قدرتهایی مانند چین و روسیه و اروپا و بویژه فرانسه باید از آمریکا تمکین کنند، چرا؟ چون هنگامی که سخن از امنیت یکدست به میان آید، امنیت جدا از دیگران مفهوم خود را از دست می دهد، به گونه ای که واشینگتن می تواند مرزهای امنیتی خود را در قلب بغداد، تهران، و حتی مسکو و پکن تعیین کند. از سوی دیگر، دیده می شود که سازمان جهانی بازرگانی یا سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین المللی و دولتهای درگیر در بحثهای این چنینی می کوشند تلاش ایالات متحده را در تدارک دیدن قوانین بازی و مقررات تازه در زمینه های یاری دهند که جنبه استراتژیک و امنیتی دارد. ایده «جنگ پیش گیرانه» برای «تغییر حکومتها» در کشورهایی که حکومتشان مورد تأیید واشینگتن نیست، در شمار این مقررات تازه است که گرچه در مورد عراق با مخالفت فرانسه و آلمان در اتحادیه اروپا روبه رو شد، ولی بریتانیا، عضو مهم دیگر اتحادیه اروپا، سخت از آن پشتیبانی کرد. ایالات متحده آمریکا در جهتگیری های ژئوپولیتیکش دست به يك یورش نظامی خودسرانه و غیرقانونی به عراق زد و برای تغییر رژیم در آن کشور همه اصول حاکم بر روابط بین الملل را زیر پا گذاشت و کوشید خودسریها و اقدامات پیشگیرانه خود را زیر عنوان اصول حاکم بر روابط بین الملل در دوران پست مدرن استوار سازد. تغییر رژیم در

○ طرح ژئوپولیتیک تازه ای که با شرکت اسرائیل، اردن، بریتانیا و مصر زیر عنوان «هلال شیعی» تدارک دیده شده است، هشدار می دهد که نباید از اهداف نامیمون نو محافظه کاران - صهیونیستها - تونی بلر - برخی از عربان غافل بود.

گرفته است. آشکار است که این دیدگاه، همانند دیدگاه نو محافظه کاران، شتابزده و افراطی است، زیرا برخلاف تحولات بزرگ ساختاری که امروز در ساختار ژئوپولیتیک جهانی دیده می شود، هنوز نمی توان دوران مدرنیته یا دوران «اصالت علم» را پایان یافته دانست، بویژه که جهان می بیند state (ساختار سیاسی کشوری) در ایالات متحده هر روز دینی تر و نیرومندتر می شود، و هنوز state نیرومندترین سکوی پرتاب ژئوپولیتیک تازه آمریکا است تا ایده «حکومت جهانی = global state» آمریکا را واقعیت بخشند. در تبادل نظری خصوصی که پروفیسور آلکساندر مورفی (Alexander Murphy) در اوایل شهریور ۱۳۸۵ در جریان کنفرانسی بین المللی در لندن با نگارنده داشت، در تأیید این انتقاد نگارنده از او تائیل و همگنانش تأکید کرد که ژئوپولیتیسین هایی چون دکتر اتو تائیل تاکنون نتوانسته اند در بحث ژئوپولیتیک انتقادی خود تصویری درست از يك ساختار سیاسی حقیقی که جایگزین state یا نظام «حکومت کشوری» شود، به دست دهند.

نکته دیگر اینکه، جنگ اسرائیل با حزب الله در لبنان که با پشتیبانی ایالات متحده صورت گرفت، در حقیقت آزمایشی بوده است در راه به اجرا در آوردن ایده های ژئوپولیتیک پست مدرن کسانی چون فرانسیس فوکویاما مبنی بر اینکه چون ایالات متحده زور و انگیزه و اراده لازم را دارد، می تواند ژئوپولیتیک «جهان یکدست» خود را واقعیت بخشد. رویدادهای تابستان ۲۰۰۶ در لبنان نشان داد که نه تنها بر خورداری از زور نظامی و همراهی ژئواستراتژیک اسرائیل، بریتانیا و برخی از عربان نمی تواند

خود در سازمان ملل متحد از ایالات متحده نام نبرد ولی تندترین واژه‌ها را درباره آن قدرت به کار گرفت: «دولت سرکش»، «دولت حرف نشنو»، «دولت غیر مسئول» و... او اشاره کرد که ایالات متحده نمی‌تواند بیش از این به مسائل محیط زیست بی‌اعتنایی کند چون مسئول بیش از ۲۵ درصد لطمه‌ها به محیط زیست است و حتی حاضر نیست ۵ درصد مسئولیت را بپذیرد. وی در اوت ۲۰۰۶، یعنی در اوج پشتیبانی از سیاستهای يك سوئه دولت جرج دبلیو بوش در زمینه جنایات جنگی اسرائیل در لبنان، با آرنولد شوارتزنگر فرماندار کالیفرنیا که برخلاف دولت بوش، به حل مشکل افزایش دمای زمین و رسیدگی به مسائل زیست‌محیطی ابراز علاقه می‌کند دیدار کرد و برای همکاری در این راستا، قراردادی گذاشت. بدین‌سان، آشکار است که از دید نومحافظه‌کاران در واشینگتن مفهوم «امنیت» در همه جا از جمله در زمینه محیط زیست یکسان نیست. گرچه پرزیدنت بوش در سخنرانی خود در ژانویه ۲۰۰۷ با عنوان «وضع اتحادیه (the state of the union) اقداماتی را وعده داد که براساس آن میزان تولید گازهای سمی در کشورش تا سال ۲۰۲۰ تا ۲۰ درصد کاهش خواهد یافت، ولی حتی اشاره‌ای به قرارداد کیوتو و اجرای وظایف تعیین شده برای آمریکا در آن قرارداد نکرد.

در نگاهی انتقادی به پیشرفت طرحهای یاد شده آمریکایی آشکار می‌شود که برخلاف اقدامات نظامی آمریکا و بریتانیا در عراق و با وجود همکاریها و هم‌آوایی‌هایی برخی دیگر از قدرتها، حتی روسیه و فرانسه و چین در برابر برنامه هسته‌ای ایران، با ایالات متحده و بریتانیا، اجرای طرحهای ژئوپولیتیکی یاد شده نه تنها اعتباری در خانواده جهانی به دست نیاورده است، که سبب کاهش اعتبار پنجاه ساله ایالات متحده بعنوان ابرقدرت مدافع آزادی و دموکراسی شده است. پیروزی نظامی آمریکایی‌ها در عراق سبب شکست سیاسی آن قدرت در نظام جهانی شد و پشتیبانی واشینگتن از جنایات جنگی اسرائیل در لبنان نفرتی در جهان نسبت به آن قدرت پدید آورد که پیشینه نداشت. به گفته دیگر، پنج سال پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و اوج گرفتن همدردی‌های جهانی با آمریکاییان، جرج دبلیو بوش و یارانش همراهان وفادار خود در بحران عراق، همانند اسپانیا، ایتالیا، فیلیپین و چند کشور دیگر را از دست دادند و این همدردی‌های بی‌سابقه را به نفرتی بی‌مانند تبدیل

هر کشور، بر پایه اصول کنونی روابط بین‌الملل، حق انحصاری شهروندان آن کشور شناخته می‌شود؛ اما جنایات رژیم بعثی عراق و دست‌اندازهای هایش به خاک همسایگان و کاربرد وحشیانه جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی وضعی پدید آورده بود که بهترین بهانه‌ها را به واشینگتن داد تا تلاشهای ژئوپولیتیکی تازه خود را توجیه کند. از سوی دیگر، گفتنی است که همه تلاش‌های ایالات متحده برای فشار آوردن به جمهوری اسلامی ایران در راستای واقعیت بخشیدن به ایده «جهان امنیتی یکدست»، توجیه می‌شود. واشینگتن در این زمینه به کشوری مانند ایران می‌گوید: برای امنیت یکدست شده جهانی اهمیتی ندارد که با از میان رفتن توازن ژئواستراتژیک میان شما و رقیبان منطقه‌ای شما آینده امنیت تیره و تار شود، مهم این است که به جنگ‌افزار هسته‌ای دست نیابد تا برتری ژئواستراتژیک اسرائیل در منطقه خدشه‌دار نشود؛ در همان حال، پشتیبانی شما از طرف مظلوم در مسائل اعراب و اسرائیل به حساب پشتیبانی از تروریزم گذاشته می‌شود؛ یا اینکه باید دموکراسی مورد نظر ما را، به گونه‌ای که در «پروژه دموکراسی برای ایران» در مؤسسه هوور (Hoover Institute) در دانشگاه استفورد پیش‌بینی شده است، پیگیر باشید.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که مفهوم «امنیت یکپارچه جهانی» مورد نظر ایالات متحده تنها جنبه‌ای ژئواستراتژیک دارد و مسائلی مانند تخریب محیط زیست و غارت منابع زمین، گسترش فقر در میان طبقات محروم جوامع، افزایش تبعیض و بی‌عدالتی‌های سیاسی همانند پشتیبانی يك سوئه آمریکا از زورگویی‌های اسرائیل بعنوان عوامل تهدیدکننده امنیت را دربر نمی‌گیرد. برای نمونه، در جهانی کردن اقتصاد بازار آزاد، دولت تونی بلر در بریتانیا، در یکدست کردن امنیتی جهان و اشغال خاک عراق و اجرای برنامه «تغییر رژیم» در آن کشور با ایالات متحده همکاری نزدیک داشته است؛ ولی در بحثهای زیست محیطی، لندن رودرویی واشینگتن می‌ایستد؛ یعنی این مهمترین و نزدیکترین همیمان ایالات متحده نیز نمی‌تواند چشم‌پوشی آمریکا از خطرات مربوط به محیط زیست و تأثیرش بر امنیت جهانی را بپذیرد و با آن برخورد می‌کند؛ همچنین، این بریتانیا است که بیشتر از همه فشار می‌آورد تا ایالات متحده مسئولیتهای لازم را در زمینه لطمه خوردن محیط زیست بپذیرد. تونی بلر در سخنرانی سه سال پیش

کردند.

اسلام و ژئوپولیتیک تازه ایالات متحده

از همان روزی که ساموئل هانتینگتون نظریه «برخورد تمدن‌ها» را مطرح کرد و فوکویاما دموکراسی مورد پستند افرادی چون دانلد رامسفلد و دیک چنی را «پایان تاریخ»

○ در کشاکش بحران لبنان در تابستان ۲۰۰۶، مهمه تازه‌ای برای منحرف کردن توجه جهانیان از جنگ در لبنان به سوی خطری فرضی بر پایه ایده‌ای خام به نام هلال شیعی به راه افتاد. شگفت‌انگیزترین بخش این توطئه، هماوایی حساب شده‌ای است میان کسانی چون نخست‌وزیر اسرائیل، نخست‌وزیر بریتانیا، نیوت گینگر ریچ رئیس پیشین کنگره و نامزد احتمالی ریاست جمهوری آینده آمریکا از سوی جمهوری خواهان، شاه‌ار دن، رئیس جمهوری آمریکا و رئیس جمهوری مصر. هدف آشکار این طرح عبارات است از معرّفی يك هلال ژئوپولیتیک که از ایران و بارهبری ایرانیان آغاز می‌شود، عراق و سوریه را در بر می‌گیرد و به حزب الله لبنان و حماس در فلسطین پایان می‌گیرد. این مجموعه که نمای جغرافیائیش «هلال» مانند ترسیم شده و به گفته عموی ملک عبدالله شاه‌ار دن، بزرگترین منابع سوخت فسیلی جهان از خلیج فارس تا دریای خزر را در اختیار دارد، می‌خواهد از راه گسترش عملیات تروریستی بر جهان اسلام چیره شود و اسرائیل را نابود کند.

فرض کرد، خطوط روشنی از رویارویی و آشنیگتن با اسلام سیاسی در جهت‌گیری‌های ژئوپولیتیک تازه راست‌گرایان تندرو آمریکایی آشکار شد. روی کار آمدن نخستین دولت راست‌گرای تند در ایالات متحده به رهبری رونالد ریگان، همزمان بود با پیروزی انقلاب اسلامی ایران که دگرگونی‌های چشمگیری در روابط سنتی ایالات متحده با کشورهای مسلمان منطقه را سبب شد. آنها نیرویی را در اسلام نشانه رفتند که عامل عقب‌ماندگی و تندروی ضد غربی تشخیص دادند و سرکوب کردنش را استراتژی «مبارزه با تروریسم» اعلام کردند. نیروهای همپیمانان غربی با گروه‌های افراطی مسلمان که جرج دبلیو بوش در تناقضی آشکار راه آنان را در اوت ۲۰۰۶ «فاشیزم اسلامی» خواند، درگیری گسترده پیدا کردند. همچنین، تعمد تبلیغاتی رسانه‌ای باختر زمین در تعمیم دادن افراط‌گرایی این گروه‌ها به همه مسلمانان، زمینه‌نگران کننده‌ای از درگیری گسترده میان خاور مسلمان و باختر مسیحی فراهم ساخته است که از مدت‌ها پیش مورد نظر صهیونیسم بوده است و هم‌اکنون به صورت تهدیدی جدی نسبت به امنیت جهانی درآمده است.

درگیر شدن نیروهای همپیمانان غربی با گروه‌های افراطی مسلمان که جرج دبلیو بوش در اوت ۲۰۰۶ آنها را پیروان «فاشیزم اسلامی» خواند و حتی توجه نکرد که این اصطلاح گویای تعمد تبلیغاتی رسانه‌ای باختر زمین در تعمیم دادن افراط‌گرایی این گروه‌ها به همه مسلمانان است و این گروه‌ها را «تروریست‌های اسلامی» خواندن، زمینه‌نگران کننده‌ای از درگیری گسترده میان خاور مسلمان و باختر مسیحی فراهم ساخته است که از مدت‌ها پیش مورد نظر صهیونیسم بوده است.

در حالی که سیلویو برلوسکونی نخست‌وزیر پیشین ایتالیا در سال ۲۰۰۳ اسلام را در برابر مسیحیت عقب افتاده تعریف کرد، اسقف جرج کری رهبر پیشین کلیسای پروتستان بریتانیا (Anglican Church) در برخوردی باورناکردنی مسلمانان را اسیر عقب افتادگی دانست و برای اثبات نظر خود گفت که اسلام در چهار صد سال گذشته هیچ مخترعی نیروورنده است. در پاسخ به این گفته نسنجیده، نگارنده در میزگردی در خرداد ۲۰۰۴ با سفیران بریتانیا و ایتالیا در مرکز پژوهش‌های خاورمیانه در تهران، یادآور شد که جرج کری باید از اصفهان دیدن کند و دریابد که جهان اسلام از ۴۰۰ تا ۳۰۰ سال پیش شاهد اوج

خونریزی منطقه‌ای و جهانی گذاشته است که امنیت جهان در سده ۲۱ را یکسره تهدید می‌کند. گذشته از برخورد های تمدنی در یوگسلاوی، سریلانکا، روآندا، سومالی، و جنگ‌هایی تمدنی که آمریکا و انگلیس در عراق، افغانستان و لبنان به راه انداخته‌اند و ایران را به جنگی گسترده تهدید می‌کنند، تونی بلر در سخنرانی خود در ژانویه ۲۰۰۶ در لندن از انگلیسی‌ها خواست خود را آماده جنگ‌های بیشتری کنند. او گفت جنگ‌هایی که او و همپیمانان آمریکایی و اسرائیلیش در نظر دارند، دست کم برای یک نسل در آینده دوام خواهد داشت. همزمان، جرج دبلیو بوش در سخنرانی سالانه خود برنامه گسترش جنگ در عراق را تشریح و افزودن هزاران سرباز بر انبوه نظامیان مستقر در آن کشور را اعلام کرد و مطالبی در زمینه اقدامات نظامی بر ضد ایران گفت که به تأیید نومحافظه کاران جنگ طلبی مانند گینگریچ چنین درگیری‌ای به جنگ جهانی سوم خواهد انجامید. در همین راستا است که آنان با طرح «هلال شیعی» استراتژی نابود کردن قدرت ژئوپولیتیکی مسلمانان به دست خود مسلمانان را تدارک دیده‌اند و این جنگ‌افروزیها را زیر عنوان استراتژی «اقدامات پیشگیرانه»، تجدید جنگ‌های صلیبی، و «مبارزه با تروریسم» توجیه می‌کنند. ایالات متحده جنگ‌افزارهای خود را در مرزهای ایران مستقر کرده و به نیروهای آمریکایی دستور داده است ایرانیان در عراق را بعنوان «عوامل ارتباطی جمهوری اسلامی» به قتل برسانند یا بازداشت کنند؛ باشد که این کارها سبب واکنشی نسجیده از سوی ایران شود و گناه آغاز جنگ متوجه تهران. جمهوری اسلامی از زائران ایرانی خواسته است از سفر به عراق خودداری کنند، ولی آیا می‌توان جلو سفر زائران به کربلا و نجف را یکسره گرفت و آیا تهران می‌تواند از حضور صدها هزار ایرانی مقیم عراق در خیابان‌های آن کشور جلوگیری کند؟

به هر رو، گروگان گرفته شدن دیپلمات‌های آمریکایی و تداوم شعارهای تند ضد آمریکایی در ایران انقلابی و در جوامعی که زیر تأثیر انقلاب ایران، شاهد لوج‌گیری گرایش به اسلام سیاسی و انقلابی بودند، همراه با تحریکات گسترده ضد اسلامی محافل صهیونیستی، زمینه‌های پر دامنه و استواری برای آغاز دشمنی با اسلام‌گرایی انقلابی در پانورامای ژئوپولیتیک پست مدرن نومحافظه کاران آمریکایی آفرید تا آنجا که رژیم صدام

دومین رنسانس ایرانی بوده و علوم و فنون و فلسفه و هنرهای ایرانی در گاهواره تمدن اسلامی تا آن اندازه درخشش یافته بود که جهان مسیحی باختر زمین را خیره کرده و به خاورزمین کشانده بود. آقای کری باید توجه می‌کرد که همزمانی پایان رنسانس دوم ایران و اوج گرفتن ژئوپولیتیک مستعمراتی اروپا در شرق از حد یک تصادف غیر مؤثر فراتر می‌رود. بی‌گمان، گسترش خرافات و خرافه‌پرستی در جهان اسلام، مسلمانان را ضعیف و آماده پذیرفتن استعمار اروپایی کرد و این‌گونه بود که پیشرفت علمی و صنعتی و هنری در خاور زمین متوقف شد. حال، استعمار اروپایی بیشتر باید سرزنش شود یا خرافه‌گرایی‌های انکار ناشدنی در میان بسیاری از مسلمانان بحثی است جدا. در همان حال، گرچه پذیرفتنی است که بحث بی‌جای پاپ بندیکت شانزدهم به قصد اهانت نبوده است، ضروری است یادآوری شود که برخی از سیاستمداران و مطبوعات (در دانمارک و دیگر کشورهای اروپایی) دانسته یا ندانسته آتش برخوردهای تمدنی میان اسلام و مسیحیت را دامن می‌زنند. در برابر، هستند برخی تندروها در جهان اسلام که با کاربرد زبانی جنگ طلبانه و انتقام‌جویانه در برابر غرب، و بویژه در برابر آمریکا، بعنوان یک ملت، به درگیر شدن چنین جنگی که می‌تواند صهیونیسم را خوشنود و جهان انسانی را نابود سازد، یاری می‌دهند.

دوران جنگ غرب با مسلمانان

نکته پر اهمیتی که در هر بررسی مربوط به جهان ژئوپولیتیک کنونی باید مورد توجه قرار گیرد این است که سردمداران اندیشه‌های نومحافظه کارانه (راست‌گرایان کلیسایی که در ایالات متحده به صهیونیست‌های مسیحی مشهورند) و یهودیان ناسیونالیست افراطی (صهیونیست) در آمریکا و اروپا از گسترش سریع اسلام و اسلام‌گرایی در غرب دچار وا همه شده‌اند و این دین را، بویژه در شکل سیاسی و انقلابی تازه‌اش، مغایر ارزشهای اخلاقی - اجتماعی در جوامع خود دانسته‌اند و رویارویی با آنرا یک «ضرورت» ژئوپولیتیکی می‌شمارند. برخلاف گمان برخی ناظران غربی در بررسی خوش خیالانه شرایط ژئوپولیتیکی پست مدرن، ژئوپولیتیک تازه بر پایه صهیونیسم اسرائیلی - نومحافظه کاری آمریکایی با پیگیری بحث «مبارزه با تروریسم» پا به دوران تازه‌ای از جنگ و

بی آنکه سند و مدرک قانع کننده‌ای ارائه دهند، ایران و سوریه را مسئول همه ماجراها در لبنان معرفی کردند. واشینگتن و لندن، بی‌اعتنا به اعتراض گسترده جامعه جهانی به جنایات جنگی اسرائیل در لبنان و محکوم کردن بوش و بلر، از پیگیری ژئوپولیتیک «خاورمیانه نو» دست نکشیدند.

ژئوپولیتیک شیعه

بسیاری از ناظران معتبر در زمینه مسائل ژئوپولیتیک در غرب اطمینان دارند که هدف نهایی ایالات متحده از پیگیری طرحهای کنونی در خاورمیانه، نابود کردن قدرت رزمی سوریه، حماس و حزب الله، یا دوستی با سوریه است تا در نبرد نهایی که با ایران تدارک دیده می‌شود، سوریه و این گروهها قادر به گشودن جبهه‌هایی جداگانه به سود ایران نباشند. برخی از این ناظران، جنگ ایالات متحده با ایران را که به گفته نیوت گینگریج به جنگ جهانی سوم خواهد انجامید، قطعی می‌دانند. نگارنده گرچه هنوز قانع نشده است که ایالات متحده در شرایط کنونی و با درگیریهایی که در عراق و افغانستان دارد بتواند دست به حمله نظامی به ایران بزند، یا با دست زدن به عملیات پراکنده در ایران، جنگی تمام عیار به راه اندازد؛ ولی بر آن است که طرح ژئوپولیتیکی تازه‌ای که با شرکت اسرائیل، اردن، بریتانیا و مصر زیر عنوان «هلال شیعی» تدارک دیده شده است، هشدار می‌دهد که نباید از اهداف نامیمون و محافظه کاران - صهیونیستها - تونی بلر - برخی از عربان غافل بود.

شوربختانه کسانی در غرب به خود اجازه قلمفرسایی درباره ژئوپولیتیک شیعه داده‌اند که نه تنها در این زمینه تبخیری ندارند، بلکه این مبحث را آگاهانه وسیله چهره‌پردازی‌هایی منحرف در شناخت ماهیت «انقلاب اسلامی» و نظام حکومتی برآمده از آن در ایران قرار می‌دهند. گراهام فولر کارمند CIA، با بهره‌گیری ناشیانه از يك اصطلاح بی‌معنی تشریفاتی در دوران قاجار، روزگاری که خرافه‌گرایی شیعی در اوج بود، ژئوپولیتیک شیعه را عبارت از تلاش ایرانیان پس از انقلاب اسلامی برای تبدیل شدن به «قبله عالم» یا مرکز سیاسی جهان فرض کرده است.

فرد ناشی تری از اتریش که در خدمت دستگاه اطلاعات و امنیت اتحادیه اروپا است، می‌کوشد در يك

○ همکاری سوریه با ایران و یاری دادنش به حماس و حزب الله جنبه تاکتیکی دارد برای حل مشکلات سرزمینی. به گفته دیگر، سوریه را به هیچ‌رو نمی‌توان به يك ژئوپولیتیک شیعی چسباند.

حسین را تشویق کردند به بهانه جلوگیری از «صдор انقلاب»، دست به حمله نظامی به ایران بزنند. در مرحله دوم، یورش نیروهای صدام حسین به کویت و اشغال خاک آن کشور سبب واکنش سخت ایالات متحده و همپیمانانش شد و آنها با فرستادن نیرو و ناوگان به منطقه خلیج فارس زمینه را برای واکنش‌های دشمنانه مسلمانان تندرو فراهم آوردند. در مرحله سوم، رویدادهای تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که نتیجه همان واکنش بود، سبب شد دولت بوش «مبارزه با تروریسم (اسلامی)» را شالوده تازه سیاستهای جهانی‌اش اعلام کند. تونی بلر، نخست‌وزیر به ظاهر چپ‌گرای بریتانیا، پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر، به دیدار جرج بوش شتافت و همکاری همه‌جانبه با وی را برای تنبیه خطاکاران تروریستی، اعلام کرد. وی در برابر انتقادهای داخلی از نزدیکی بیش از اندازه بریتانیا با دولت نو محافظه کار ایالات متحده گفت که هدفش از این نزدیکی «به دست آوردن امکان جلوگیری از زیاده‌روی‌های نو محافظه کاران در صحنه جهانی» بوده است. رویداد تروریستی هفتم جولای ۲۰۰۵ در متروی لندن بهانه‌های لازم را به دست تونی بلر داد تا ظاهر سازی‌های دو - سه ساله در راستای این توضیح غیر صمیمانه را پشت سر نهاد و پیروی از ستیزه‌جویی‌های نو محافظه کاران آمریکایی با مسلمانان را توجیه کند. در این راستا بود که جرج دبلیو بوش و تونی بلر با بهره‌گیری از برخی سناریو سازی‌های مرسوم، نه تنها سوریه را عامل قتل رفیق حریری در لبنان معرفی کردند تا زمینه را برای اخراج نیروهای سوری از لبنان و حمله نظامی اسرائیل به آن کشور هموار کنند، و نه تنها در ماجراجویی نظامی در جولای ۲۰۰۶ فعالانه شرکت کردند، بلکه برای گستردن آتش فتنه به سراسر خاورمیانه، اسرائیل را در آن ماجرا مظلوم قلمداد نمودند و

راههای گوناگون از جمله زیر عنوان میانجی‌گری، برخی از کشورهای زیر فشار آمریکا را به سوی خود کشاند و چون شماری از ملتها متوجه این سیاستهای تزویرآمیز اروپا و آمریکا هستند و نمی‌خواهند زیر بار زور بروند، از دید آقای پوش دچار روحیه خودبتریبینی هستند و خود را از شمول مقررات جهانی مستثنی می‌دانند.

از سوی دیگر، در کشاکش بحران لبنان در تابستان ۲۰۰۶، مهمه تازه‌ای برای منحرف کردن توجه جهانیان از جنگ در لبنان به سوی خطری فرضی بر پایه ایده‌ای خام به نام «هلال شیعی (Shiite crescent)» به راه افتاد. شگفت‌انگیزترین بخش این توطئه، هماوایی حساب‌شده‌ای است میان کسانی چون نخست‌وزیر اسرائیل، نخست‌وزیر بریتانیا، نبوت گینگریج رئیس پیشین کنگره و نامزد احتمالی ریاست جمهوری آینده آمریکا از سوی جمهوری خواهان، شاه اردن، رئیس جمهوری آمریکا و رئیس جمهوری مصر. هدف آشکار این طرح عبارت است از معرفی يك هلال ژئوپولیتیک که از ایران و با رهبری ایرانیان آغاز می‌شود، عراق و سوریه را در برمی‌گیرد و به حزب الله لبنان و حماس در فلسطین پایان می‌گیرد. این مجموعه که نمای جغرافیائیش «هلال» مانند ترسیم شده و به گفته عموی ملك عبدالله شاه اردن،

○ ژئوپولیتیک شیعه، در سراسر تاریخ ایران منحصراً محدود بوده است به ابتکار شاه اسماعیل صفوی در رسمیت بخشیدن به تشیع در ایران بعنوان عامل آیکونوگرافیک iconographic شکست‌ناپذیری که نه تنها از کشور گشایی‌های عثمانی در خاور جهان اسلام به بهانه «خلافت اسلامی» جلوگیری کرد، بلکه «کشور» و «ملت» ایران را پس از سده‌ها از پافتادگی، از دل تاریخ بیرون کشید و واقعیت جغرافیایی - سیاسی پر خروش و پایان‌ناپذیری داد.

تصویرسازی منفی، حق‌طلبی‌های ایران در رویارویی با زورگویی‌های امپریالیستی ایالات متحده و استثمارگری‌های اروپایی در رابطه با مسأله انرژی هسته‌ای را به حساب زیاده‌خواهی‌های ایران بگذارد. او در گفت‌وگویی با نگارنده که به سرعت کوتاه شد، این «زیاده‌خواهی» ایرانی را ناشی از «ژئوپولیتیک شیعی» تازه‌ای دانست که به تازگی کشف کرده است! این فرد که والتر پوش Walter Posch نام دارد، زبان فارسی را در ترکیه آموخته و ادعای ایرانشناسی دارد. وی مدعی شده است که آرزوی محمدرضا شاه پهلوی برای رسیدن به دروازه «تمدن بزرگ» انگیزه برجسته‌ای در «ژئوپولیتیک شیعی» امروز است. او در مقدمه‌ای بر کتابی که زیر عنوان «چالش ایرانی = Iranian Challenge» در مه ۲۰۰۶ از سوی انستیتو مطالعات امنیتی، آژانس اطلاعاتی وابسته به اتحادیه اروپا، (Chaillot Paper, No.89) منتشر شد، با گستاخی باورنشدنی ادعا کرد که ایران از دید روانشناسی ملی دچار مشکل است؛ مشکلی که با هیچ یک از دسته‌بندی‌های معمول در روانشناسی سیاسی ملتها هماهنگی ندارد. والتر پوش مقدمه کتاب یاد شده را با این جمله تزویرآمیز و بیش‌داورانه آغاز می‌کند که چرا درگیر شدن (بحثی) با ایران تا این اندازه دشوار است؟ نویسنده باصطلاح ایرانشناس، در پاسخ به پرسش یادشده، به جای توجه به این واقعیت که دشواری درگیر شدن با ایران، از سیاستهای تجاوزکارانه و زورگویانه آمریکایی - اروپایی برای محروم کردن ایران از حق مسلمش در داشتن يك برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز و مستقل و کنار گذاشتن ایران از پروسه شکل‌گیری جهان ژئوپولیتیک کنونی، فرافکنی می‌کند و مدعی می‌شود که دشواری غرب در درگیر شدن با ایران ناشی از آن است که ایران گرفتار روحیه خود برتری‌بینی است که این ملت را وادار می‌کند از جهان انتظار برخوردار ویژه یا استثنايي داشته باشد. وی واکنش طبیعی ایرانیان به زورگویی‌های غربی را به حساب زیاده‌خواهی ایرانیان می‌گذارد و به این ترتیب ثابت می‌کند که قدرت درك این واقعیت را ندارد که سده بیست و یکم با سیاستهای سلطه‌جویانه نو محافظه‌کاران آمریکایی آغاز شده که می‌خواهد جهان سیاسی - اقتصادی - امنیتی یکدستی پدید آورد که در آن جایی برای ملتهای استقلال‌خواه و دارنده هویت ملی مستقل نیست. . . . از سوی دیگر، اروپا می‌کوشد از

عملیات تروریستی سالهای اخیر در غرب شرکت نداشته است، توجه ژئواستراتژیک غرب را بر جوامع شیعی در جهان اسلام، بعنوان مراکز اصلی تروریست پروری، متمرکز کند، شیعه را مذهبی تروریستی جلوه دهد، گروه مقتدا صدر را نماد تروریسم شیعی در عراق معرفی و رفت و آمد وی به تهران را دلیل دست داشتن ایران در بحران عراق اعلام کند. رسانه های غربی، بویژه انگلیسی، در يك کودتای خبری حتی رفتار ناشایست چند تن از عوامل مشکوک در جریان اعدام صدام حسین را نشانه تروریست بودن شیعیان دانستند تا بدین سان و از راه نابود کردن هلال شیعی به کمک مسلمانان سنی، همه مشکلات خاورمیانه را یکجا حل کنند. ولی آنچه در این سناریوسازی شگفت انگیز مورد توجه نبوده و نیست، تطبیق دادن ایده های خام با واقعیت های علمی و عملی است که در این مورد ویژه به هیچ رو با هم همخوانی ندارد زیرا:

۱- گرچه بیشتر ایرانیان شیعی مذهب و فرمانروایانشان بیشتر از شیعیانند، نظام حکومتی ایران برخاسته از انقلابی است که بر ارزش های بنیادین اسلامی استوار است و هر چند همگرایی همکیشان نکته ای است آشکار، همگان دانند که شعبه گرایی مذهبی جایی در اصول گرایی دینی ندارد.

۲- عراق کشوری است که بیشتر مردمانش شیعی مذهبند. ایالات متحده دست به اشغال خاک آن کشور زد تا با منتقل کردن قدرت از اقلیت به اکثریت، چنان دموکراسی ای در آن کشور پدید آورد که به گفته آنان بتواند بر ایران نیز اثر گذارد. در این راستا، ایالات متحده، برای مدتی با واکنش های تند گروه های شیعی روبه رو بود و به کمک ایران این گروه ها را وادار به پذیرش آتش بس کرد تا از گسترش درگیری ها جلوگیری کند. هنگامی که تحركات تند برخی گروه های سنی، مانند طرفداران زرقاوی اردنی و صدام حسین یعنی بالا گرفت، واشینگتن بار دیگر و این بار به گونه رسمی از جمهوری اسلامی ایران کمک خواست تا از برخورد شیعه و سنی در عراق جلوگیری کند. در حالی که عملیات گروه های سنی حتی اماکن مقدس شیعیان را در عراق هدف قرار داده بود، ایران به یاری رهبران شیعی عراق همانند آیت الله سیستانی شتافت و گروه های شیعی را از هر گونه واکنش

بزرگترین منابع سوخت فسیلی جهان از خلیج فارس تا دریای خزر را در اختیار دارد، می خواهد از راه گسترش عملیات تروریستی (منظور عملیات حماس و حزب الله) است بر جهان اسلام چیره شود و اسرائیل را نابود کند. آشکار است که در سایه این سناریوسازی شگفت انگیز، واشینگتن تشویق می شود اعضای القاعده، طالبان، زرقاوی های اردنی، تروریست های مصری و اردنی دست اندر کار در رویدادهای ۱۱ سپتامبر، تروریست های بمب گذار در قطارهای مادرید و ۷ جولای در متروی لندن را که همه از نو-وهای هستند، فراموش کند و با چشم بستن بر این واقعیت که هیچ ایرانی و هیچ شیعی مذهبی در

○ در حالی که به نظر می آید ژئوپولیتیک آمریکایی «خاورمیانه بزرگ» با شکست روبه رو شده است، می بینیم که وزیر خارجه ایالات متحده جنایات جنگی اخیر اسرائیل و قتل عام و ویرانی های ناشی از آن در لبنان و نوار غزه را به حساب دردهای ناشی از زایش «خاورمیانه نو» می گذارد و توجه ندارد که آنچه او به خطا «زایش» دیده، نزد دیگر صاحب نظران «سقوط جنین» صلح در خاورمیانه بوده است. پرسش مهمی که در این زمینه باید برای برخی از سیاستمداران عرب مطرح شود این است که آیا به راستی با طبیعت اسلام براندازنده این توطئه ها آشنا نیستند، یا اینکه تقسیم شدن جهان اسلام به دو گروه دشمن شیعی و سنی و نابود شدن هر يك به دست دیگری در سایه اوج گیری ژئوپولیتیک آمریکایی «خاورمیانه نو» برای آنان اهمیتی ندارد؟

جهان آشکار ساختند که حزب الله نه تنها يك گروه تروریستی وارداتی مانند القاعده در افغانستان نیست، بلکه حزبی رسمی است مرگب از لبنانیان اصیل که به گونه دموکراتیک در دولت و پارلمان لبنان حضور دارد و در شرایطی مشروع و قانونی از کشورش دفاع می کند. همین جنگ در حقیقت احترام فراوانی برای حزب الله تدارک دید به گونه ای که حتی سیاستمداران و رسانه های غربی پس از آن جنگ، از کاربرد صفت «تروریست» در اشاره به آن حزب دست کشیدند.

در حالی که به نظر می آید ژئوپولیتیک آمریکایی «خاورمیانه بزرگ» با شکست روبه رو شده است، می بینیم که وزیر خارجه ایالات متحده جنایات جنگی اخیر اسرائیل و قتل عام و ویرانی های ناشی از آن در لبنان و نوار غزه را به حساب دردهای ناشی از زایش «خاورمیانه نو» می گذارد و توجه ندارد که آنچه او به خطا «زایش» دیده، نزد دیگر صاحب نظران «سقط جنین» صلح در خاورمیانه بوده است. بر سش مهمی که در این زمینه باید برای برخی از سیاستمداران عرب مطرح شود این است که آیا به راستی با طبیعت اسلام بر اندازنده این توطئه ها آشنا نیستند، یا اینکه تقسیم شدن جهان اسلام به دو گروه دشمن شیعی و سنی و نابود شدن هر يك به دست دیگری در اوج گیری ژئوپولیتیک آمریکایی «خاورمیانه نو» برای آنان اهمیتی ندارد؟ ژئوپولیتیک شیعه، در سراسر تاریخ ایران منحصر و محدود بوده است به ابتکار شاه اسماعیل صفوی در رسمیت بخشیدن به تشیع در ایران بعنوان عامل آیکونوگرافیک iconographic شکست ناپذیری که نه تنها از کشور گشایی های عثمانی در خاور جهان اسلام به بهانه «خلافت اسلامی» جلوگیری کرد، بلکه «کشور» و «ملت» ایران را پس از سده ها از پا افتادگی، از دل تاریخ بیرون کشید و واقعیت جغرافیایی - سیاسی پر خروش و پایان ناپذیری داد. این بازبیداری جغرافیایی - سیاسی و هویتی ایران که در حقیقت رنسانس دوم ایران بود، ژئوپولیتیک شیعه را برای نخستین بار در تاریخ به جلوه در آورد و به نتایج دلخواه رساند و جاودانه ساخت مگر آنکه دسیسه هایی تازه در چارچوب تخیلاتی چون «هلال شیعه» از سوی غربیان و همدستان عربی آنان نسبت به موجودیت ایران تردید آفرینند و بازگشت خشم آلود (ژئوپولیتیک شیعه) را تشویق کند.

(دنباله دارد)

تلافی جویانه باز داشت تا آتش بر خوردهای مذهبی در عراق شعله ور نشود. از سوی دیگر، هنگامی که سران شیعی عراق با برپا کردن يك نظام حکومتی غیردینی (سکولار) در آن کشور موافقت کردند، دولت ایران حتی نظری نامساعد ابراز نکرد. معلوم نیست در این حقایق تأیید شده از سوی رسانه های بین المللی، چه نکته ای می توان یافت گویای اینکه دو کشور شیعی ایران و عراق می خواهند هلالی ژئوپولیتیک در برابر شرق مسلمان غیر شیعی و غرب و محافظه کار و صهیونیستی پدید آورند، به گونه ای که واشینگتن را از دموکراسی سازی در عراق پشیمان سازد و وادارش کند که حتی با گنجاندن عواملی از حزب بعث در دولت تازه، زمینه های لازم را برای سقوط دوباره اکثریت در برابر اقلیت و بازگشت آن کشور به بدترین گونه دیکتاتوری و تروریسم دولتی هموار سازد؟

۳- سوریه کشوری است سنی مذهب با حکومتی سکولار و تاکنون نشانی به دست نیامده است گویای اینکه دروزی های سوریه به يك ژئوپولیتیک شیعی رهبری شده از سوی ایرانیان، دل بسته باشند. در گیری سوریه در مسائل لبنان و فلسطین از این حقیقت مایه می گیرد که دمشق می کوشد تا با بهره گیری از شرایطی که تجاوزات اسرائیل در منطقه فراهم می کند، بلندی های گولان را، همراه با دیگر سرزمین های اشغال شده عربی، آزاد سازد. بدین سان روشن است که همکاری سوریه با ایران و یاری دادنش به حماس و حزب الله جنبه تاکتیکی دارد برای حل مشکلات سرزمینی. به گفته دیگر، سوریه را به هیچ رو نمی توان به يك ژئوپولیتیک شیعی چسباند.

۴- در حالی که حزب الله لبنان يك حزب رسمی در کشوری است که اکثریت جمعیت مسلمانش شیعی مذهبند، حماس حزبی است رسمی از ملت سنی مذهب فلسطین؛ هر دو به يك اندازه برای آزادی سرزمین های خود با اشغالگران می جنگند و هر دو متهمند که به يك اندازه از سوی ایران پشتیبانی می شوند. بدین سان، روشن نیست که چگونه پشتیبانی ایران از يك گروه شیعی مذهب در چارچوب ساختار «هلال شیعی» مورد نظر اولمرت و بلر و گینگریچ و شاه اردن دیده می شود، ولی پشتیبانی ایران از حماس سنی مذهب نمی تواند به همان حساب گذاشته شود؟

۵- سرانجام اینکه ایالات متحده و اسرائیل با تحمیل جنگ ۳۳ روزه به لبنان در ژوئیه ۲۰۰۶ در عمل برای